

## صاحب‌دیوان

دردوران سلطنت قاجاریه و بخصوص در روزگار ناساچی محمعلیشاه که مردی ادب پرور و هنر دوست و شاعری خوش قریحه بود و از اهل فضل و دانش تسویق و ترغیب میکرد جمعی از گویندگان و سخنوران صاحب ذوق و قوی مایه بدربار او راه یافتند در این دوره رجال و امرا نیز اغلب دارای قریحه تائناک و خط دلپذیر بودند و ستایش شعرا و نویسندگان فاضل نهضت ادبی ایران را که از نیمه دوم قرن دوازدهم هجری قمری آغاز شده بود بمرحله کمال و تحول رهبری کردند و بزرگانی چون عباس میرزا نایب‌السلطنه و قائم مقام فراهانی و پاره‌ای از رجال و شاهزادگان قاجار شعرا و نویسندگان و سخنوران و هنرمندان را مینواختند و آنان را مورد حمایت خویش قرار میدادند .

در اثر توجه و عنایت این مردان هنر پرور و تعیین مستمری برای ارباب فضل و ادب در شیوه سخنوری خاصه در اسلوب نویسندگی دگرگونی و نهضتی سگرف پدید آمد و اجمنها و محافل ادبی در تهران و برخی از مراکز قدرت و حکومت شاهزادگان و امرای فاضلو ادب دوست و سخن پرور برپا شد و رفته رفته در اشاد آثار بدیع و دلپذیر و طرز نگارش و اسلوب نویسندگی ادبا و نویسندگان خوش قریحه و مسعد و چیره دست گنجه‌هایی گزاینها و بی نظیر از توفیعات دلنشین و منشآت دل‌انگیز آفریدند که نمونه‌های فراوانی از آن آثار روان و بدیع را که چه بسا حاوی مضامینی نو و دلکش است میتوان در کتابها و سقیه‌هایی که از آن روزگاران بجای مانده ملاحظه کرد .

یکی از این نویسندگان فاضل و دقیقه باب و نکه دان که مطالعه در سیاق شعر فارسی و شیوه نامه نگاری او برای دانش پژوهانی که میخواهند پیشوایان بزرگ این نهضت ادبی و مکتب جدید ساده نویسی و نامه نگاری را بشناسند میرزا محمد تقی علی‌آبادی معروف به " صاحب‌دیوان " است که اینک ما معرفی او می‌پردازیم .

وی فرزند میرزا زکی علی‌آبادی مازندرانی مستوفی الممالک آقا محمد حان قاجار است که همواره مورد اعزاز و اکرام بزرگان و دانشمندان و شاهزادگان زمان خویش بوده و از همان عمقوان جوانی عهده‌دار مناصب مهم دولتی گردیده است .

علی‌آبادی معاصر فتحعلیشاه قاجار پادشاه دانش پرور و شعر دوست است که توسطه فتحعلیخان صبا ملک الشعراء بدربار محمعلیشاه راه یافت و در اثر قریحه تائناک و ذوق

سلیم خویش‌تدریحا بمدارج عالی رسید مدتها سمت منشی مخصوص دربار شاهی را دانست و چون مردی امین و مورد اعتماد شاه قاجار بود نگارش نامه‌ها و رسائل محرمانه بعهده او مقوض گردید و مدت سه سال نیز ریاست بیونات سلطنتی با وی بود .  
دیگر از ماصبا و وزارت عبدالله میرزا منخلص به دارا پسر یازدهم فتح‌لیشاه قاجار در زنجان است .

پس از پایان دوران مأموریت زنجان بنا بفرمان فتح‌علیشاه بار دیگر سمت امین رسایل دربار شاهی ( ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی ) باو محول گردید و بلقب صاحب‌دیوان افتخار یافت .

صاحب‌دیوان پس از جلوس محمد شاه بتخت پادشاهی از قم بقزوین آمد و سلطنت او را تهنیت گفت و بعدها بشیراز مأموریت یافت .

و پس از سه سال در پایان مأموریت در شیراز بعلت عارضه بیماری ضعف مفرط با اجازه محمد شاه بتهران برگشت و در اواخر عمر به بیماری فلج و نابینائی دچار شد و سرانجام در ماه جمادی الثانی سال ۱۲۵۶ قمری روی در نقاب خاک کشید دیوان اشعارش در حدود شش هزار بیت است .

علی آبادی در شعر " صاحب " تخلص میکرد . در نگارش نثر شیوهای خاص داشت و در عداد نویسندگان طراز اول زمان خویش بشمار میرفت و در نگارش پیرو قائم مقام فراهانی بود و تحت تأثیر اسلوب وی از بکار بردن عبارات متصنع و متکلف و مضمونها و تشبیهات پیچیده و اصطلاحات و قریبه سازهایی خسته کننده و یاری در نثر خودداری میکرد .  
این قطعه را قائم مقام بعنوان صاحب‌دیوان سروده چنین میگوید :

صاحبای که بمیعدان سخندانسی  
چون لب‌لعل تو خواهد گهر افشانی  
این چه کلک ست بدست تو نگارنده  
گر بهر سال بیک بار و بیک هفته  
طبع تو همچو بهارست که اندر وی  
داد معنی بمدیح تو همی دادم  
عاجز من ز شاخوانی تو هر چند  
هم نای تو " شائی " به بیان آرد  
صاحبها هم ملکانه بخسدا دانم

و نیز در نامه‌ای که از خراسان بوی نوشته او را چنین می‌نویسد :

"جذبه لطف و میل شماس که این پیر شکسته بال را می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست ، آن بار مجال صحبتی نشد و زمانه فرصتی نداد تا این بار چه کند . . . "

اینک برای نشان دادن نمونه شیوه نثر و نامه نگاری او قسمتی از یکی از نامه‌هایی که بعنوان قائم مقام فراهانی نوشته دیلا " نقل میشود :

" ای باسحقاق شاه شرق را قائم مقام ، انجام ماه صیام است و پایان سید ایام ، روزها در روزهایم و شبها بدر یوزه ،

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا چه پسند افتد و چه در نظر آید

چندی بعبادت عبادتی و بدل‌های خستگان عیادتی ، صلاح ظاهر را بترتیب وضو و تقدیم نماز بدرگاه حضرت بی‌نیاز ، زبان حجت کوتاه و دست حاجت دراز داشتیم ، از هر چه مقصود و جهانست گذشتیم و گذاشتیم جز بقا و لقای تو ، کز بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست ، امشب که از لیالی قدر است ( و مادریک ماليلة القدر ) ،

اینکه گویند بعالم شب قدری باشد مگر آست که با دوست نپایان آرند در این دل شب واقعه امروز در دلم گذشت ، بر حسب مقرر و امر مقدر رحمت شما را در این داوری لازم دانستم و انصاف شما را بیاوری خواستم .

امضای آن دولت و وکلای آن حضرت در ورود هر چیز و وصول هر خبر بواسطه تحریرات رمز و تقریرات غمز در پیشگاه حضرت خلافت ایده الله و ابدیه بکامیه و تصریح ، خدمتکاران و بندگان آن آستان را منسوب بخیانیت می‌سازند و آنچه خود خواهند مآغازند و می‌بردارند اگر حجتی از آنها خواسته شود خطر مرز است :

نه زمین رشته سر می‌توان تافتن نه آسمان رشته را می‌توان یافتن و اگر حمل بر این شود که فی الحقیقه بر شما چنین معلومست که این سده صعیفرا که لایملکون موتا " و لایحیوة و لانشورا " در تدبیرات ملکی و تقریرات ملکی تصریفی باشد حاشا و کلا " :

دریا بمزاج خویش موجی دارد حسن پندارد که این کشاکش با اوست در یک قرن و اند سال سلطنت که قرون بشمارش در پی باد ، سالهای سال است که تجربت کرده‌اند ، امرای پیشین و وزرای پیش بین دیده‌اند که هیچکوه در رأی ممالک آرا بجز تصدیق نداشتند و در رد و قبول آن تدقیق نتوانستند :

فکرت اوست که چون امر قضا ایمن از سهت و از طعیاست الحمدلله از میام بخت و اقبال خواست او خواست خداست و در رضای او امضای قضا ، در اجرای احکام و امضای او امر اگر جناب امین یا سنده کمین دخیل باشیم در عطا و مع آن

## در خون نشسته

جان از هجر خستہ‌ای دارم	دل از غم شکستہ‌ئی دارم
بی‌نو آمد دلم بجان دریاب	کز غمت جان خستہ‌ئی دارم
بسکہ بار غم بدوش دل است	پشت از غم شکستہ‌ئی دارم
جای اشک از دود دیده بارم خون	چشم در خون نشستہ‌ئی دارم
نرهم از کمند زلف بتساں	دل در بند بستہ‌ئی دارم
اختر با مساعدیت مسرا	طالع نا خجستہ‌ئی دارم

جانم از قید نین سهیلی رست  
صید از دام جسته‌ئی دارم

دخیل نتوانیم بود، آلت‌کاریم به علت کار،  
ایبہمہ آوارہ‌ہار از شہ بود  
در سیک و بد اطوار و حسن و قبح دیدار سخن بر صورت نگار است نہ بر صورت دیوار،  
عیب نغاش میکی ہشدار  
سبب نگارش صاحب دیوان سادہ و بدون تکلف بود و نثر او از عبارات متصنع و ترکیبات  
منکلف و تشبیہات خستہ کنندہ بدور نامہ‌ہا و منشائی کہ از او بجای مانده نمودار ذوق سلیم  
و ہمزمانی او در اسلوب نگارش است ،  
اینک نمونہ‌ای از اشعار صاحب دیوان :

بر سر و چمن می چم با سنبل و ریحان باش  
از جان نفسی بگذر بی رابطہ جانان باش  
بی لشکر کشور گیر بی کشور سلطان باش  
با پنجه عشق او ہم طعمہ شیران باش  
پس زبندہ جاویدان زین چشمہ حیوان باش  
دیوان طبیعت را چون صاحب دیوان باش  
جان در سر خدمت کن سر بر خط فرمان باش  
یک تکتہ ز لعل او بیدیر و سلیمان باش

باید در حجان ای جان بگلستان باش  
از دل قدمی بر دار سوا سطرہ دلبر سو  
چون ملک اندامی رو کوس سارستان  
با مہر مہر او ہمگاہہ افعلی سو  
چون حصر سنان آرزو طلبات طلبت را  
سلطان حقیقت را در صدر ممالک جو  
آن صدر ممالک را آن بدر ممالک را  
کرد و سوری خواہی در حکم سویی خام